

بنیاد ضد اصلاحات

ناگفته‌های احمد زیدآبادی در گفت‌وگو
با «اعتماد» از آیت‌الله مصباح

سیاسی شدن آقای مصباح محصول دوم خرداد 76 بود

مهدی بیک اوغلی| دیدگاه‌های آیت‌الله مصباح‌یزدی را در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ این پرسش هر چند در ظاهر به نظر ساده می‌رسد، اما در بطن خود یکی از پیچیده‌ترین مناقشات را در عرصه سیاسی و عمومی کشور ایجاد کرده است. شاگردان آیت‌الله مصباح که در اتمسفر سیاسی کشور از آنها ذیل عنوان مصباحیون یاد می‌شود در پاسخ به این پرسش، موضوعاتی را مطرح می‌کنند که هنوز نشانه‌های مستند درخصوص آنها وجود ندارد. مصباحیون آیت‌الله مصباح را طرفدار انقلاب اسلامی و یکی از مبارزین جدی در سال‌های قبل از انقلاب و یکی از انقلابیون فعال در صحنه طی سال‌های بعدی عنوان می‌کنند. آنها او را طرفدار مردمسالاری، مشارکت فعال مردم و... معرفی می‌کنند، این درحالی است که در آثار مکتوب آیت‌الله مصباح، هرگز نشانه‌های درخصوص اعتقاد به مردمسالاری و انتخابات مشاهده نمی‌شود. محمود احمدی‌نژاد و جبهه پایداری را شاید بتوان مهم‌ترین میراث آیت‌الله مصباح در عرصه سیاسی قلمداد کرد. چهره‌ای که بلافاصله پس از کسب کرسی ریاست‌جمهوری به مصباحیون پشت کرد و ساز خود را در عرصه مدیریت نواخت؛ اما جریان پایداری برخلاف احمدی‌نژاد تلاش کرده تا قرابت خود را با اندیشه‌های آیت‌الله مصباح حفظ کند. نتیجه این رویکرد، شکل‌گیری برخی از رادیکال‌ترین تصمیمات در عرصه سیاسی کشور شده است. طرح صیانت، طرح حجاب و عفاف، طرح جوانی جمعیت و مخالفت با برجام بخشی از این رویکردهای رادیکال در حوزه سیاسی و اجتماعی است که چالش‌های فراوانی را در عرصه عمومی کشور شکل داده است. احمدی‌نژاد زیدآبادی چهره‌ای است که در بزنگاه‌های مختلف درخصوص آرا و اندیشه‌های آیت‌الله مصباح نظرات خود را بیان کرده است. به بهانه مناظره اخیر زیدآبادی با الهی‌راد در شبکه 4،

«اعتماد» گفتوگویی را با این فعال سیاسی اصلاح طلب ترتیب داد تا درباره آرا و اندیشه‌های این فقیه صحبت کند. زیدآبادی ضمن بازخوانی مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی مصباح، تلاش کرده ردپای او را در عرصه سیاسی و میراث او را برای دورنمای آینده مورد واکاوی و تحلیل قرار دهد.

از منظر سیاسی، حضور آیت‌الله مصباح‌یزدی را چطور می‌توان تحلیل و تفسیر کرد؟

اگر بخواهیم آقای مصباح‌یزدی را از منظر جریان‌ات حوزوی در يك مقوله خاص یا کتگوری خاص قرار دهیم، می‌توان از واژه «بنیادگرا» استفاده کرد. به هر حال آقای مصباح در زمان شاه يك روحانی انقلابی نبود، ذیل روحانیون دارای گرایش دانشگاهی، روشنگری و روشنفکری نیز محسوب نمی‌شد، ضمن اینکه او را نمی‌توان در زمره روحانیون سنتی هم طبقه‌بندی کرد. تنها عنوانی که می‌توان برای ایشان در نظر گرفت، بنیادگرایی است، به این معنا که از مصالح فکری سنتی استفاده می‌کند برای توجیه قدرت سیاسی يك قشر خاص از مذهبی‌ها. وقتی صحبت می‌کند، (همان‌طور که الهیراد هم در مناظره تلویزیونی شنبه شب مطرح کرد) با ادبیات روحانیون سنتی یا فقه سنتی مبتنی بر اندیشه‌های مرحوم شیخ انصاری و صاحب جواهر است. اما در این بخش متوقف نمی‌ماند و در ادامه رنگ و لعاب سیاسی خاص پیدا می‌کند به گونه‌ای که نهایتاً قدرت، حفظ قدرت و کسب قدرت در دستگاه فکری آقای مصباح بسیار پررنگ می‌شود، به گونه‌ای که عملاً «قدرت» به اندازه‌ای دارای اهمیت و بزرگ می‌شود که موضوعات بنیادینی چون اجرای احکام و مسائل دینی هم تحت‌الشعاع مقوله قدرت و کسب قدرت قرار می‌گیرد. البته برای بازتولید قدرت، روی اجرای احکام به صورت اولیه که در متون آمده تأکید بسیاری می‌شود.

اما دستگاه قدرتی که قرار است براساس این دیدگاه‌های فکری ساخته شود، واجد چه ویژگی‌هایی است؟

برای حفاظ و کنترل دستگاه قدرتی که ساخته می‌شود از مبانی سنتی مثل ارتداد و تکفیر استفاده می‌شود. یعنی ایشان برداشت خاصی از اسلام را مطرح کرده و در ادامه اعلام می‌کند هر کس بخواهد راجع به این دستگاه تشکیک جدی وارد سازد، آن را زیر سوال ببرد، نقد داشته باشد و

به خصوص اعتراض کند، مرتد است! در واقع معترضان و منتقدان را به عنوان نفی ضرورت‌های دینی، تهدید به ارتداد می‌کند، بنابراین

زبان‌ها برای نقد این دستگاه فکری قاصر می‌شود، چون منتقدان و معترضان با شمشیر دموکلیس ارتداد مواجه شده و حکم آن را هم اعدام اعلام می‌کنند. این مهم‌ترین ویژگی ساختاری است که قرار است براساس این دیدگاه برپا شود.

در سال‌های پس از رحلت امام (ره)، آیت‌الله مصباح و شاگردان ایشان بیشتر فرصت انتشار دیدگاه‌هایشان را پیدا کردند، اما مهم‌ترین محصولات سیاسی آنها کدام افراد و جریان‌ات بودند؟ این محصول يك فرد است یا يك جريان مثل جبهه پایداری؟

مهم‌ترین محصول سیاسی این جریان در دهه 80 محمود احمدی‌نژاد بود که با اتکای به این افکار، بخشی از نیروهای مرتبط با پایگاه اجتماعی مصباحیون را بسیج کرد، او توانست قالیباف را به حاشیه برده و خودش را در شمایل حافظ و مجری این اندیشه‌ها و ارزش‌ها معرفی کند. احمدی‌نژاد زمانی که قدرت را به دست گرفت باعث خوشحالی فراوان آقای مصباح و دوستان‌شان شد. اما از آنجا که در راس قدرت اجرایی قرار گرفتن، ملزومات خود را دارد و نمی‌توان به يك چنین افکاري، مردم را جذب کرده و آنها را راضی کرد، محمود احمدی‌نژاد هم آرام آرام چرخشی پیدا کرد و باعث رنجش مصباح و مصباحیون شد. یعنی تلاش‌های این حلقه فکری و اجرایی، نتیجه عکس داد، چراکه این افراد و گروه‌ها می‌خواستند احمدی‌نژاد قدرت را به دست بگیرد و شرعیات و محدودیت‌های مورد نظر این جریان را اجرایی کند. اما احمدی‌نژاد آمد و در اغلب موارد زیراب آنها و مطالبات‌شان را زد و ارزش‌هایشان را زیر سوال برد. موضوع مهمی که مصباحیون را بسیار ناراحت کرد، بحث حضور زنان در ورزشگاه‌ها بود که احمدی‌نژاد با انتشار نامه‌ای از آن خبر داد. وقتی بین احمدی‌نژاد و مصباحیون فاصله‌ای افتاد، فاصله مدام بیشتر و بیشتر شد و زاویه‌ای بعید پیدا کرد تا جایی که امروز عملاً دیگر نسبتی بین این دو طیف نمی‌توان پیدا کرد. این طرز فکر پس از احمدی‌نژاد پایان نیافت و طرفدارانی داشت. در ادامه این جریان‌ات در قالب جبهه پایداری فعالیت‌های خود را ادامه دادند. در چارچوب جبهه پایداری به راحتی می‌توان آثار و عوارض آموزه‌های آقای مصباح را دید. اگر نگوییم همه، اما اغلب چهره‌های مرتبط با جبهه پایداری، جزو نیروهای تندرو محسوب می‌شوند. آنها اساساً هیچ‌گونه عادی‌سازی روابط با جهان بیرونی را برنمی‌تابند. به افکار عمومی اعتمادی نداشته و اصرار به سخت‌گیری در همه حوزه‌ها از جمله حجاب و سایر احکام دارند. حتی امری که توسط آقای خمینی با عنوان مصلحت مطرح شده و براساس آن حفظ نظام از اوجب واجبات عنوان شد توسط این

جریان فاقد اهمیت تلقی شده است. در قضایای مربوط به غزه مشخص شد برای این جریان مقوله مصلحت هم فاقد اهمیت است و این جریان به دنبال ماجراجویی‌هایی با هر نوع سرانجامی خواهد رفت. این موضوع بیش از همه کل سیستم را با مخاطرات پایان‌ناپذیری مواجه می‌کند. در برنامه تلویزیونی (شنبه شب) فرصت نشد توضیح دهم که آقای مصباح تابعیت ملی را بی‌ارج و ارزش می‌داند. ایشان معتقد است افراد باید تابعیت اسلامی داشته باشند. تابعیت ملی در داخل يك نظام nation state (دولت ملی) معنا پیدا می‌کند. ایشان اما اساساً مرزهایی به نام ایران را فاقد اصالت می‌دانست. می‌گفت مجبوریم این مرزها را بپذیریم نه به این دلیل که صلاح ما در این است یا این سرزمین ملتی به نام ایران دارد و... بلکه به این دلیل که ولی فقیه این مرزها را امضا کرده است. اگر امضا برداشته شود این مرزها اهمیتی ندارد. یعنی بحث‌هایی چون وطن و خاک و میهن و... برای ایشان در حاشیه بود. همان‌طور که گرایش زیادی به امت‌گرایی داشت، طبیعی است که در خارج از ایران به افراد همفکر خود پول، موقعیت و امکاناتی دهد، به داخل کشور منتقل کرده و آنها را بزرگ کنند و در نقطه مقابل اتباع ایران را بی‌اهمیت و جزو دشمنان حساب کنند، این شیوه‌ای است که متأسفانه در بطن این جریان ریشه دارد.

شما اشاره کردید در دکترین آیت‌الله مصباح کسب قدرت واجد اهمیت بنیادین است. اما زمانی که به سال‌های ابتدایی انقلاب باز می‌گردیم، حضور آقای مصباح را در فرآیند شکل‌گیری مبارزه و انقلاب بسیار کمرنگ می‌بینیم. حتی برخی روایت‌ها به نقل از برخی یاران امام (ره) شنیده شده که ایشان در سال‌های قبل از انقلاب حاضر به امضای نامه حمایت از امام (ره) هم نشده بودند. این دوگانگی را چطور می‌شود تفسیر کرد؟

به هر حال آقای مصباح هم در روند حیات خود دچار تحولات و تطوراتی شده‌اند. نیروهایی که آن دوران به دنبال مبارزه و سرنگونی حکومت وقت بودند از نظر ایشان نیروهای موجه و نابی نبودند. احتمالاً نگران سرکار آمدن آنها بوده است. مثلاً چهره‌هایی چون علی شریعتی، نیروهای سازمان مجاهدین خلق و حتی روحانیون درگیر امر سیاست مثل آیت‌الله طالقانی و... با متر و معیارهای ایشان مسلمانان به درد بخوری نبودند. يك چنین نگرانی‌هایی داشتند.

به‌طور رسمی سیاسی شدن آقای مصباح از چه دوره‌ای عملاً اتفاق افتاد؟

سیاسی شدن آقای مصباح محصول دوم خرداد 76 بود. وقتی دوم خرداد

شکل گرفت و دولت اصلاحات سر کار آمد، کل جناح راست و بسیاری از نهادها بی‌نهایت نگران این حرکت شدند، چراکه این حرکت به لحاظ فکری عمقی داشت، 20 میلیون ایرانی به آن رای داده بودند و جوانان و زنان و قشرهای مختلف را به هیجان آورده بود. اینجا بود که جریان راست احساس کرد که جدا از مقابله‌های فیزیکی، سیاسی، قضایی و... به مقابله فکری با جریان دوم خرداد و اصلاحات نیاز است. به این دلیل از ایشان (آیت‌الله مصباح) دعوت شد که در نماز جمعه صحبت کند. ضمن اینکه امکانات وسیعی هم در اختیار ایشان قرار گرفت که بتواند شاگردان خودش را تربیت کرده و به کار گمارد.

این تربیت نیروها و امکانات در موسسه امام خمینی متمرکز بود؟

نه فقط این موسسه بلکه در جایگاه‌های مختلف این امکانات تزریق شد. اما آقای مصباح هم خود و هم کسانی که او را ترغیب به حضور کردند، دچار مشکلاتی شدند. آنها خود را به عنوان آنتی‌تز اصلاح و اصلاحات مطرح کردند. ایشان به دنبال برساختن نوع خاصی از ایدئولوژی بود که ضداصلاحات باشد. یک حرکت کاملاً واکنشی. بنابراین هر حرف و واکنشی که از سوی اصلاح‌طلبان مطرح می‌شد، ایشان عکس آن را درست می‌دانستند. مثلاً اگر گفته می‌شد، تساهل و تسامح، ایشان آن را کفر می‌دانست. اگر از آزادی سخن گفته می‌شد، او نفی می‌کرد. حقوق برابری شهروندی، آزادی بیان، مردمسالاری و... از سوی ایشان نفی می‌شد. حتی مذاکره و گفت‌وگو با طرفهای خارجی هم به عنوان امور ضد ارزشی معرفی شد. بنابراین عملاً یک ایدئولوژی تدوین شد که دست هر حکومت و دولتی را برای اداره جامعه می‌بندد. در واقع ایشان ابزارهای زمامداری را تکتک مطرح کرده و آنها را به عنوان اموری ضد ارزشی و ضد دینی معرفی کرد. در سال‌های بعد که دولت حسن روحانی زمینگیر شد و نتوانست کار را پیش ببرد و اعتبار اجتماعی اصلاحات هم آسیب دید، این جریان روی ابراهیم ریسی ائتلاف کرد. جبهه پایداری اما اصرار دارد که دولت و اساساً مجموعه نظام همان ابزارهای حکمرانی را که به عنوان ضدارزش معرفی کرده بودند از دستور کار کنار گذاشته و سخت‌گیری و تندروی را در داخل و خارج پیش ببرد.

آیا امکان اجرای یک چنین دیدگاه‌هایی از منظر حاکمیتی وجود دارد؟

اگر قرار باشد حکومتی این خواسته‌ها را اجرایی کند به مخاطره می‌افتد. یعنی هم نارضایتی مردم به یک نقطه خطرناک می‌رسد و هم در حوزه بیرونی هم ادامه این سیاست‌ها احتمالاً با حملات متقابلی روبه‌رو می‌شوند. اساساً به دلیل این رویکرد است که سیستم در یک موقعیت

بغرنج قرار گرفته است. البته بخشی از نیروهای این جریان که وارد قدرت شده‌اند، متوجه این تناقضات می‌شوند. می‌دانند که هدف اصلی حفظ نظام است، این گزاره را دوست دارند اما ازسوی دیگر دلبستگی به دیدگاه‌های افراطی دارند. بنابراین ناچار به گرفتار شدن با تناقضات جدی هستند. اینکه امروز حاکمیت تصمیم گرفته در غزه دخالت نکند و افراد نزدیک به جریان آن را انفعال می‌دانند، بیانگر این تناقضات است. در زمان هاشمی و خاتمی و روحانی می‌توانستند بگویند ما می‌خواهیم ارزشها را حاکم کنیم، اینها نمی‌گذارند، اما امروز دولت و ساختارهای حاکمیتی در بست در اختیار آنهاست و نمی‌توانند از زیر بار مسوولیت شانه خالی کنند. در عین حال باید پاسخگوی قشر جوانی باشند که اینها با چارچوب‌های ضد حکمرانی ذهن آنها را پُر کرده‌اند. این وضعیت برای آنها دردسرهای فراوانی را ایجاد کرده است.

پس از مشخص شدن ردصلاحیت‌ها بسیاری از تحلیلگران معتقدند جبهه پایداری با حذف رقبا برنده اصلی ردصلاحیت‌ها شده است. به نظر شما تشکیل مجلسی با اکثریت جبهه پایداری چه سرانجامی دارد؟

گمان نمی‌کنم شرایط به این سادگی‌ها باشد. فکر می‌کنم گرفتن مجلس به این سادگی نیست. اگر سیستم می‌خواست به آن سمت برود پیشاپیش باید برخی زمینه‌ها را فراهم کرد. اما این جریان تقلاهای خود را می‌کند. به هر حال اینکه می‌گویم قدرت برای آقای مصباح اصالت داشت، ناشی از این است که ایشان فکر می‌کند حکومت باید تشکیل شود، این حاکمیت برای اجرای احکام شرع باید تشکیل شود. این حکومت اگر قدرت سیاسی نداشته باشد و ابزارهای دولتی در اختیار نداشته باشد، نمی‌تواند اهداف موردنظر را محقق کند. بنابراین در این بینش قدرت اصالت دارد. وقتی از قدرت صحبت می‌شود، منظور قدرت نرم نیست. آنها تصور می‌کنند اگر يك ذهن را تحت‌تاثیر قرار دهید، خود به خود عمل فرد، مطابق با ذهنیت می‌شود، اما در حوزه سیاسی معتقدند باید قدرت خود را بسط دهند. اساسا در بنیادگرایی، قدرت به اندازه‌ای اصالت پیدا می‌کند که ارزشهای دینی که قرار بود قدرت در اختیار آنها قرار بگیرد، تحت سیطره قدرت قرار می‌گیرند. ناگهان با افرادی مواجه می‌شوید که می‌بینید موازین اخلاقی، اسلامی و دینی را رعایت نمی‌کنند. موازینی چون پرهیز از بدزبانی، پرهیز از تهمت، افترا و... برای این جریان عادی است که افراد مانع را با این حربه‌ها بدنام کرده و از میدان خارج سازند.

گرفتن مجلس برای جبهه پایداری به این سادگی نیست، اما این جریان تقلاهای خود را می‌کند. حقوق برابری شهروندی، آزادی بیان، مردمسالاری و... از سوی آقای مصباح نفی می‌شد، حتی مذاکره و گفت‌وگو با طرفهای خارجی هم به عنوان امور ضد ارزشی معرفی شد. از نظر آقای مصباح چهره‌هایی چون علی شریعتی، نیروهای سازمان مجاهدین خلق و حتی روحانیون درگیر امر سیاست مثل آیت‌الله طالقانی و... به درد بخور نبودند.

منبع: [www.iranpress.com](#) 25 آبان 1402